

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال سوم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۹۲ هـ. ش / ۱۴۳۵ هـ. ق / ۲۰۱۴ م، صص ۱۲۱-۱۴۶

طنز سیاسی - اجتماعی در اندیشه‌های عبید زاکانی و احمد مطر^۱

قاسم مختاری^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اراک، ایران

جواد سپهری‌نیا^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اراک، ایران

سمیرا جوکار^۴

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران

چکیده

مقایسه اندیشه‌های عبید زاکانی، شاعر و نویسنده عصر مغول و احمد مطر، از شاعران معاصر عراق، در حوزه ادبیات تطبیقی مکتب آمریکا قرار می‌گیرد. یکی از وجوه مشترک در آثار این دو هنرمند که بر اثر شرایط خفقان‌آور جامعه به وجود آمده، طنز سیاسی - اجتماعی است که هدف اصلی آن انتقاد از شرایط نابسامان جامعه و اصلاح آن است. از این روی، در حکایت‌های زاکانی و اشعار مطر، در کنار مضمون‌های متفاوت، مضامین طنزآمیز مشترکی چون نقد حاکم، قاضی، واعظ، تصریح به نام دشمنان، گسترش فساد، سرکوب شخصیت‌های برجسته و اندیشمندان و گسترش فقر، قابل بررسی است.

عبید از هنر خاصی در بیان سخنانش سود جسته که همین مسأله سبب گشته است معنای طنزهایش را تنها خردمندان دریابند؛ اما زشت‌گویی او در برخی حکایت‌هایش، آثار او را به سوی هزل و یاوه کشانده و معنای حقیقی سخنانش را پنهان ساخته است. مطر با رعایت جانب ادب، توانسته حقایق تلخ روزگار خویش را آشکارتر سازد و برخلاف عبید، شعر خود را تنها برای مبارزه با حکومت به کار گیرد و حس مخالفت مردم بر ضد اوضاع نابسامان را بیشتر برانگیزد؛ هرچند که خود از رسیدن به آینده‌ای درخشان ناامید است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، طنز سیاسی - اجتماعی، عبید زاکانی، احمد مطر.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۴

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۲۶

۲. رایانامه نویسنده مسئول: q-mokhtari@araku.ac.ir

۳. رایانامه: j.sepehrinia@gmail.com

۴. رایانامه: samira.jokar67@yahoo.com

۱. پیشگفتار

مقاله حاضر، بررسی تطبیقی مضمون‌های طنز سیاسی - اجتماعی در اندیشه‌های عیید زاکانی و احمد مطر بر اساس مکتب تطبیقی آمریکا است که به وجوه مشترک و متفاوت طنز سیاسی - اجتماعی و علت و انگیزه‌های آن می‌پردازد.

زاکانی و مطر، در زمره ادیبانی هستند که در مقابل نابهنجاری‌های جامعه که مجالی برای توصیف مستقیم آن نبود، سر تعظیم فرود نیاوردند و طبع شوخ و ذهن ماهر خود را در انتقاد از این اوضاع نابسامان که یکی از کارکردهای طنز نیز هست، به کار گرفتند؛ چرا که طنز عیب‌ها و فساد جامعه را با دادن تصویری هجوآمیز و اغراق‌آلود از جهات زشت و منفی، با تزیینانه‌ترین دیدگاه‌ها و برنده‌ترین کلمات با هدف اصلاح نمایش می‌دهد.

۱-۱. هدف و پرسش تحقیق

هدف از این مقاله، یافتن شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه دو ادیب با وجود فاصله زمانی بسیار و هم‌چنین پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

۱. کدام یک از این دو ادیب توانسته‌اند حقایق تلخ روزگار خویش را آشکارتر سازند؟

۲. سخنان کدام ادیب، مؤثرتر است و حس مخالفت مردم بر ضد اوضاع نابسامان را تقویت می‌کند؟

۲-۱. پیشینه تحقیق

طنز از جمله مفاهیمی است که در هر عصری مورد توجه و مطالعه قرار گرفته است؛ بنابراین آثار فراوانی در ایران و جهان عرب می‌توان یافت که به تعریف طنز و بررسی آن در آثار ادیبان پرداخته‌اند؛ به عنوان نمونه: «تاریخ طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلامی» (حلبی، ۱۳۸۴)؛ «سیکولوجیة الفكاهة والضحک» (ابراهیم، ۱۹۵۸)؛ مقاله «بررسی گونه‌ها و شیوه‌های طنزپردازی حافظ» (صادق‌زاده، ۱۳۸۹)؛ و مقاله «طنز تلخ در شعر پایداری فلسطین (مطالعه مورد پژوهش: شعر راشد حسین)» (زینی‌وند، ۱۳۹۱).

در زمینه بررسی آثار و اندیشه‌های هر دو ادیب در طی سال‌های مختلف، پژوهش‌هایی به صورت جداگانه صورت گرفته است؛ مانند: «زاکانی نامه (رساله‌ای در شرح احوال، آثار و نقد افکار مولانا عیید زاکانی)» (حلبی، ۱۳۸۴) و مقاله «عیید زاکانی، یک منتقد اجتماعی زبردست» (خانلری، ۱۳۸۷).

«عناصر الابداع الفنیة فی شعر احمد مطر» (غنیم، ۱۹۹۸م)، مقاله «احمد مطر، شاعر خنده‌های تلخ»

(حسینی، ۱۳۶۷) و مقاله «نقد و بررسی وامگیری قرآنی در شعر احمد مطر» (معروف، ۱۳۹۰).

پس از جستجو در کتاب‌ها، مقالات، مجلات و سایت‌های گوناگون، مشخص شد که پژوهشی در مورد مضامین طنزآمیز مشترک سیاسی - اجتماعی زاکانی و مطر صورت نگرفته است. در این مقاله تلاش شده است تا به تطبیق مضامین طنز سیاسی - اجتماعی مشترک در آثار این دو ادیب، تفاوت در اندیشه‌هایشان و علت گرایش آن‌ها به طنز پرداخته شود. در آغاز، نگاهی مختصر به زندگانی هر دو شاعر، علت گرایش آن‌ها به طنز و انتقاد و سپس مضامین طنزآمیز مشترک سیاسی - اجتماعی پرداخته‌ایم و پس از آن به تفاوت میان مفاهیم آثار عبید و مطر رسیده‌ایم.

شایان ذکر است که آنچه به عنوان شاهد مثال در این مقاله آمده، تنها گلچینی از طنزهای سیاسی - اجتماعی آثار هر دو ادیب است که همگان آن را در حکایت‌های *اخلاق الاشراف*، *رسالة تعریفات*، *رسالة صد پند* زاکانی و اشعار دیوان احمد مطر، عنصری غالب می‌دانند.

۱-۳. نگاهی به زندگی عبید زاکانی و احمد مطر

عبید زاکانی

نظام الدین عبید زاکانی، شاعر، متفکر، نویسنده و منتقد بزرگ ایرانی است که به احتمال زیاد، در اوایل قرن هشتم هجری در زاکان، یکی از روستاهای قزوین، متولد شده است (زاکانی، ۱۳۸۲: ۸۲).

پس از تکمیل تحصیلات در مدارس شیراز، عبید به تدوین کتب و سرودن اشعار پرداخت و تقریباً ۱۰ سال پس از مسافرت به شیراز، نام وی در فارس و عراق مشهور گشت (قشمی، ۱۳۸۰: ۸۳) او در بین سال‌های ۷۶۸-۷۷۲ هـ ق، در اصفهان یا بغداد وفات یافت (زاکانی، ۱۳۸۲: ۹۶).

آثار عبید زاکانی به دو قسم مطایبات و جد تقسیم می‌گردد. اشعار جدی او حدود ۳۰۰۰ بیت و شامل قصاید، ترکیب‌بندها، ترجیع‌بندها، غزلیات، مقطعات، رباعیات و مثنوی طولانی «عشاق نامه» است (صفا، ۱۳۷۱، ج ۳: ۹۷۵) و نیز کتاب *نوادیر الأمثال*، که در باب امثال و حکم، اشعار و اقوال حکماست، از تألیفات اوست.

لطایف او عبارتند از: *رسالة اخلاق الاشراف*، *رسالة ریش نامه*، *رسالة تعریفات*، *رسالة صد پند*، *نامه‌های قلندران*، *قصیده موش و گربه* و *رسالة اخلاق الاشراف* که مهم‌ترین اثر منشور او در باب طنز است (زاکانی، ۱۳۸۲: ۲۷-۲۹).

احمد مطر

احمد مطر در سال ۱۹۵۶ م در روستای «تنومه»، از توابع بصره، در کرانه‌های «اروندرو» چشم به جهان گشود و بیشتر سال‌های عمر خود را در آن‌جا گذراند (غنیم، ۱۹۹۸: ۱۹). در ۱۴ سالگی شروع به سرودن شعر کرد (همان: ۵۵). او قصایدی با موضوعات پراکنده و تحریک‌کننده بر ضد حکومت می‌سرود و البته بهای چنین موضع‌گیری را نیز پرداخت و به کویت گریخت (حسینی و بیدج، ۱۳۸۰: ۱۵۸).

لحن صادقانه و کلمات تند و آشکار مطر، به عنوان نویسنده در روزنامه کویتی «القَبَس» و «لافتاش» بر ضد حکومت «صدّام» و حکومت‌های عربی، دولت کویت را مجبور به تبعید او کرد (سعدون‌زاده، ۱۳۸۸: ۵۶) او در سال ۱۹۸۶ م به لندن رفت تا در دفاتر بین‌المللی روزنامه «القَبَس» فعالیت کند و هم‌اکنون در لندن سکونت دارد (غنیم، ۱۹۹۸: ۵۸).

آثار او شامل هفت دیوان «لافتاش» است که در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۹۹ م سروده شده است. «لافتاش» زبان حال مردم عراق و سایر ملت‌های عربی است که در زیر سلطه استکبار و استعمار، هویت خود را از دست داده و سراسر تشویق و تحریک مردم در برخورداری از حقوق راستین یک انسان است؛ و نیز چهار مجموعه کوتاه؛ «إِنِّي الْمُنْشُوقُ أَعْلَاهُ» (۱۹۸۹ م)، «دیوان الساعة» (۱۹۸۹ م)، «ما أَضْعَبُ الْكَلَامَ فِي رِئَاءِ نَاجِي عَلِيٍّ» و «العشائر الأخير لصاحب الجلالة إبليس الأول» که در ساختار سنتی و کلاسیک به شعر درآمده‌اند، در زمره سروده‌های او قرار می‌گیرند (ر.ک: همان: ۱۷۷). اغلب سروده‌های او دارای مضامین طنزآمیز هستند و اشعار جدی به ندرت در دیوان او به چشم می‌خورد.

۱-۴. علت گرایش زاکانی و مطر به طنز و انتقاد

روزگار زاکانی و مطر، با جنایت‌ها و فساد حاصل از قتل و غارت هولناک مغولان و سلطه رژیم بعث که سایه سیاه خود را بر زندگی همه افراد افکنده بود، همراه شد. زاکانی و مطر با سلاح کاری و ویرانگر طنز، تلاش کردند عدول‌کنندگان از شیوه راستین از توده مردم تا طبقات حاکمه اجتماع و همه مظاهر پوچ را در معرض ریشخند گزنده قرار داده و از خواب غفلت به در آورند؛ از همین روی، مضمون‌های به کار گرفته شده در آثار زاکانی و مطر را می‌توان در زمره طنز سیاسی - اجتماعی قرار داد.

این شیوه از طنز، زائیده فشار غیر قابل تخلیه به زبان منطقی است. به بیانی دیگر، یعنی بر بدله‌گویی و شوخی استوار است و متعالی‌ترین نوع و شیوه طنزپردازی به شمار می‌آید؛ یعنی مخاطب، جمع است و برای گوشزد اشتباهات و ارائه صحیح آن، مخاطب را به تفکر واداشته و به راه راست هدایت می‌کند (ترکمن، ۱۳۷۷: ۴۲۴).

رواج هزل، طنز، شوخی و مسخرگی، یکی از ویژگی‌های ادبیات ملت‌هایی است که به جهت خفقان، مجال انتقاد آشکار را ندارند و از راه سخنان دو پهلو، غیر آشکار، خنده‌آور و گاهی تلخ و گزنده، انتقادهای خود را بیان می‌کنند.

عبید در عصر فترت؛ یعنی روزگار میان افول قدرت ایلخانان مغول، پس از مرگ «ابو سعید بهادر خان» - آخرین پادشاه ایلخانی - تا ظهور «امیر تیمور گورکانی» و تسخیر ایران به دست او می‌زیسته است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۱). این عصر، زمانی است که قوم مغول و عوامل آن پا بر فرق ملتی کهن و نجیب نهاد و در خون ایرانی بذر اختناق، فساد، ریا، حرص و طمع، غلبه شهوات و مادیات بر فضیلت و معنویات، ویرانی و ناامیدی راه یافت (همان: ۴۹).

مطر نیز دوره‌ای از زندگانی خود را در زمان حکومت دیکتاتوری «صدام» بر عراق و «حزب بعث» گذرانده است؛ حزبی که از ویژگی‌های بارز آن، از بین بردن روحیه دینی، مبارزات ایدئولوژیک با شیعیان، اختصاص دادن ۸۰٪ کل مطبوعات به برنامه‌های سیاسی - ایدئولوژیک حزب بعث، منع ورود افراد غیر بعثی به مؤسسات فرهنگی، اذیت و آزار بسیاری از مردم بی‌گناه با تکیه بر شعار هر که با ما نیست دشمن ماست، گسترش روحیه رفاه‌طلبی و مصرف‌گرایی در میان مردم و... بود (ر.ک: شورای نویسندگان، بی‌تا: ۲۳۸-۲۴۱). با روی کار آمدن حزب بعث، دیگر اقتدار دولت، موضوع متلک‌های مردم، کنایه‌ها، اشعار طنزآمیز و هجو نبود؛ زیرا اختناق سیاسی حاکم بر جامعه جرأت دست انداختن این اقتدار را از مردم سلب کرد (الخلیل، ۱۳۷۰: ۷۴).

مطر نیز همانند «راشد حسین (پایه‌گذار طنزپردازی در ادب پایداری) که در پس خنده و هزل به بیان واقعیت‌های تلخ و وحشتناک مردم فلسطین و جامعه عربی می‌پردازد و مخاطب را به اندیشه وامی‌دارد» (زینی‌وند، ۱۳۹۱: ۸۳)، حقایق آن روز سرزمین عراق و ملت‌های عربی را در شعرش بیان می‌کند.

بنابراین، می‌توان عید زاکانی، مطر و دیگر ادیبان برجسته‌ای همانند راشد حسین را که به بیان واقعیت‌های تلخ جامعه خویش می‌پردازند، ادیب و شاعر یک‌امت و یا به تعبیری ملموس‌تر ادیب و

شاعر تمامی امت‌های ستم‌دیده دانست و لازمه این ویژگی، وضوح، ساده‌گویی، بی‌پروایی و شجاعت است. سخنان طنزآمیز زاکانی و مطر، هزل و یاوه نیست و برای تفریح خاطر مردمان کوتاه‌نظر نوشته نشده است؛ بلکه هر سطر و هر بیت آن، کنایه‌ای تند و نیشی دردناک بر پیکر سیاست و اجتماع آن روز است؛ اما افسوس که تنها خردمندان، سنگینی ضربه‌ها را درک کردند و دیگران در منجلاب شرایط نامساعد جامعه غرق شدند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. مضامین طنز سیاسی - اجتماعی مشترک در اندیشه‌های زاکانی و مطر

سخت‌ترین و زنده‌ترین انتقادات سیاسی - اجتماعی قرن هشتم هجری، در آثار عبید دیده می‌شود. «هرچند قلم او در عرصه لفظ هم‌پای دیگر معاصرانش نیست؛ اما در روانی معنی کم‌نظیر است. او سبکی مخصوص به خود دارد و به روشنی و صراحت و وافی به مقصود و خالی از حشو سخن می‌گوید. ایهام، کنایه و استعاره کمتر در نوشته‌های او چه نظم و چه نثر به کار رفته است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۴۸۰)». نکته دیگر در هزل‌های زاکانی، ابتکار و نوآوری در خلق معانی تازه است (حلی، ۱۳۸۴: ۱۰۰) که در کنار دیگر جنبه‌های طنز چون تناقض‌نمایی، درهم ریختگی متن آیات قرآن، خلق شخصیت‌های خیالی، استفاده از شخصیت‌ها و حوادث تاریخی و زشت‌گویی جلب توجه می‌کند.

مطر نیز شاعری نوپرداز است و شکل اشعار او برای خواننده ایرانی، شکل نیمایی است؛ اما جانب وزن‌های عروضی و استفاده بجا از قافیه را سخت‌نگه می‌دارد. از دیگر ویژگی‌های اشعار او داستانی بودن بافت شعریش، ایجاز در کلام و استفاده از صنایع بدیعی لفظی و معنوی به ویژه جناس، ایهام، تشخیص و تلمیح است (حسینی، ۱۳۶۷: ۲۹). از جوانب طنز، تناقض‌نمایی یا پارادوکس، بینامتنی و درهم ریختگی متن آیات قرآن، تلمیح به داستان‌های مذهبی و بومی، تلمیح به اشعار شاعران گذشته و به کار بردن نمادهای حیوانی در اشعار او متجلی است.

از رهگذر مطالعه تطبیقی کلیات عبید و دیوان مطر، به تعدادی مضامین سیاسی - اجتماعی مشترک که شامل مفاهیمی چون حاکم، قاضی، واعظ، تصریح به اسم دشمنان، فساد در کشور، سرکوب افراد برجسته و اندیشمند و گسترش فقر دست‌یافته و به بررسی و تطبیق این مفاهیم و مضامین پرداخته می‌شود.

آنچه سبب مقایسه شباهت‌های فکری عید و مطر در آثارشان شده است، در حیطه مکتب ادبیات تطبیقی آمریکا قرار می‌گیرد. در این مکتب، دایره ارتباطات و تأثیرات ادبی، یکی از زمینه‌های عمده پژوهش در ادبیات تطبیقی به شمار می‌آید؛ اما از منظری گسترده‌تر، بدین سان است که بر یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌شود و پذیرفته که برخی شباهت‌ها بین آثار ادبی، ناشی از روح مشترک همه انسان‌ها است و بیشتر بر آن است که ادبیات به عنوان پدیده جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش بشری و هنرهای زیبا معرفی شود و هم‌چنین در این مکتب، معیار انتخاب برای تطبیق، ملیت و فرهنگ است؛ نه صرفاً زبان. برای مثال، از نظر پژوهشگران مکتب آمریکایی، بررسی تطبیقی دو اثر ادبی، یکی از انگلستان و دیگری از آمریکا امکان‌پذیر است؛ به شرط آنکه آن اثر ادبی آمریکایی، به بعد از استقلال ادبی آمریکا مربوط باشد (شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۳).

۱-۱-۲. حاکم: ستم، فساد، دزدی و فرهنگ چاپلوسی

حاکم، طبقه‌ای است که بیش از همه در رأس انتقادهای عید زاکانی و مطر قرار گرفته است؛ چراکه یکی از جلوه‌های نابهنجار جامعه مبتنی بر ستم پادشاهان و خان‌های ریز و درشت بوده و ناخودآگاه، طومار قانون جامعه زیر پای زور و عصیان لگدمال شده و در نتیجه پیام‌آور شرایط بغرنج می‌شود؛ لذا ظلم، فساد و رفاه‌طلبی، دزدی حاکم و چاپلوسی در برابر او را با زبانی طنزآمیز به تصویر کشیده‌اند؛ چراکه با استیلای قوم مغول بر ایران که به دو قرن (قرن ۷ و ۸ هـ. ق) انجامید، هر یک از زورمداران و قدرتمندان که در رأس آن‌ها حاکم و صاحبان خرده ممالک قرار داشت، در پی بهره‌وری از اوضاع نابسامانی که ارمغان حمله تمدن پرانداز این قوم بر ایران بود، هرگونه ظلم، کشتارهای بی‌امان، شکنجه‌ها، غارت اموال مردم، فساد و تباهی را سرلوحه حکومت مستبدانه خود بر مردم نگون‌بخت آن روزگار قرار دادند.

«از سوی دیگر، «صدام» سرکرده حزب بعث نیز ایجاد وحشت در مردم را به شیوه امپراتوران آشوری یا خلفای اموی و عباسی یا سردمداران خونخواری چون حجاج بن یوسف ثقفی که منظره سرهای خون‌چکان را بر سرنیزه‌ها می‌ستودند، از اسباب و عوامل اساسی تحکیم قدرت خود می‌پنداشت. هم‌چنین طعم پولدار شدن، زندگی در کاخ‌های باشکوه، معاشرت با بانوان، داشتن حساب بانکی سرشار و... را به خود و اطرافیان وفادارش چشاند» (ر.ک: معتضد، ۱۳۸۲: ۴۲۳-۴۲۴).

عید در این حکایت شیرین، ظلم و بیداد حاکم را این‌چنین با ظرافت تمام به تصویر کشیده است:

«مردی به حجّاج گفت: دوش تو را به خواب چنان دیدم که اندر بهشتی. گفت: اگر خوابت راست باشد، بیداد در آن جهان بیش از این جهان باشد!» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۲۰).

بهره‌مندی از مقامات و اموال بادآورده دنیوی، حاکمان را سخت سنگدل و افسارگسیخته کرده بود و اعمال ظالمانه و پلید آن‌ها، قلب زاکانی را ملامت از نفرت نموده و او را آن‌قدر تحت تأثیر قرار داده بود که برای به تصویر کشیدن اعمال زشتشان، با به استعاره گرفتن از نام «حجّاج بن یوسف ثقفی» که در میان والیان اموی، به خونخواری در تاریخ مشهور بود، شنیدن خوابی که او را اندر بهشت دیده بودند، کافی بود که بهشت را نیز زیر تیغ انتقاد خود گیرد و آن‌جا را نیز مکان ظلم و بیداد بخواند.

مطر نیز در این رابطه می‌گوید:

«إبليسُ فَكَرَ مَرَّةً فِي أَنْ يُطَوِّرَ شُغْلَهُ،
لِيَصِيرَ أَكْثَرَ حُرْمًا وَ يَصِيرَ أَكْثَرَ آثَمًا
وَيَصِيرَ أَكْثَرَ مُرْهَقًا وَ مُنَافِقًا وَ مُكْذِبًا
وَ... دَفَنَ إِسْمَهُ فِي صَدْرِهِ

وعدا يُسَمِّي حَاكِمًا» (مطر، ۲۰۰۱: ۴۲۱).

ترجمه: یک بار ابلیس به این فکر افتاد که در شغلش تحوّل ایجاد کند تا جرم و جنایتش بیشتر و گناه‌کارتر، خون‌ریزتر، منافق‌تر و... شود. پس او نامش را در سینه‌اش دفن کرد و پس از آن حاکم نامیده شد.

کارهای ناروایی که مطر از حاکم روزگار خویش دیده بود، او را بر آن داشت که در نقد خود همانند زاکانی، استدلالی متفاوت و منطقی غیر معمول را با برهم زدن مناسبات عادی در پیش گیرد تا با تحریف واقعیت، بلکه خود واقعیت را به تصویر کشد. این چنین می‌شود که او اعمال ابلیس را که در دیدگاه ما مسلمانان مظهر تمامی پلیدی‌هاست، در برابر پلیدی‌های حاکمان ناچیز می‌داند و از تصمیمی که شیطان برای ایجاد تحوّل در اعمال خویش در پیش گرفته بود تا خون‌ریزتر و گناه‌کارتر شود، پرده برمی‌دارد و از برگزیدن عنوان حاکم توسط او برای عملی کردن چنین تصمیمی خبر می‌دهد.

عبید در حکایت طنزآمیز دیگری، فساد حاکم را چنین تبیین می‌کند:

«مسخرگی و قوادی و دف زنی و غمّازی و گواهی به دروغ دادن و دین به دنیا فروختن و کفران نعمت پیشه سازید تا پیش پادشاهان و بزرگان از عمر برخوردار شوید!» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۳۸۱).

زاکانی باز هم با زبانی طنزآمیز و کلماتی رسا، چهره نامطلوبی از حاکمان را به تصویر کشیده است و از این طریق تلاش می‌کند کردار و عادات سخیف آنان را با انگیزش حالتی از شرم و تنفر در مخاطب خود آشکار کند و با نیشخندی گزنده، آنان را زیر ذرّه‌بین انتقاد خویش ببرد و محکوم نماید.

مطر نیز در این زمینه می‌گوید:

«فِي بَاحَةِ قَصْرِ السَّلْطَانِ / رَاقِصَةٌ كَفْصَيْنِ الْبَانِ

يُفْشَلُهَا إِيقَاعُ الطَّبَلَةِ / وَالسَّلْطَانُ التَّنْبَلُ

بَيْنَ الْحَيْنِ وَبَيْنَ الْحَيْنِ / يُرَاوِدُ جَارِيَةً عَنْ قُبَلَةِ

يُرَاوِدُهَا...

وَالْحِرَاسُ الْمُنْتَشِرُونَ بِكُلِّ مَكَانٍ / سَدَّوْا نَفَرَاتِ

الْحَيْطَانِ ... / كَيْ لَا يُخْذِشُ إِرْهَائِي

أَمِنَ الدَّوْلَةَ!» (مطر، ۲۰۰۱: ۴۹۹).

ترجمه: در حیاط قصر سلطان، نوای طبل رقاصه‌ای را که همانند شاخه‌های کوچک درخت سرو بود، در هم می‌پیچاند. سلطان تنبل که گاهی از طریق بوسه با این کنیز مغازله می‌کرد... و نگهبانان در هر مکانی بودند و شکاف‌های دیوار را بسته بودند؛ مبادا تروریستی امنیت دولت را خدشه‌دار کند.

مطر با استفاده از تصاویر پی در پی، پوشش کنایه آمیزی به شعر خویش می‌بخشد و با عبارت آخر آن: «نگهبانان برای مراقبت از امنیت حاکم مغازله‌گر مراقب هستند که مبادا تروریستی حمله کند!» تلخی نیشخند خود را دو چندان نموده و حساسیت هنری خویش را بالا می‌برد. او مخاطب خویش را از نکته‌ای ظریف که شاید توجهی به آن نداشته و آن را در نظر نیاورده، آگاه می‌سازد و پرده از لابلای گری حاکم مبارزه‌گر با تروریست برمی‌دارد.

دین، یکی از موضوعاتی است که عید همواره با استفاده از آن گوهر تابوشکن لطفه‌های خود را به نمایش می‌گذارد. در حکایتی که دزدیدن سه مثقال یاقوت را به ابراهیم دیوانه منسوب و به مدّت سه روز در بندش می‌کنند، او از زبان ابراهیم خطاب به خلیفه چنین می‌گوید: «من در این خانه قرص جویی نخورده‌ام و سه روز مجوسم. تو که این همه نعمت به زیان بردی، با تو چه کنند!» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۸۱). زاکانی با نکته‌سنجی تمام و با استفاده از شخصیت‌های خیالی چون ابراهیم، چهره دزد حاکم و خلیفه را آشکار کرده و آن‌ها را متوجه پیامدهای اخروی چنین اعمالی می‌نماید.

مطر نیز با استفاده از قلم روان، طبع لطیف خویش و با به کار بردن زبان عامیانه مردم، مانند عید، تاب سکوت در برابر دزدی حاکمان را نمی‌آورد و در تصویری کاریکاتورگونه و عادت‌شکن، گویی عمل دزد کوچکی را که به کاهدان زده و به این دلیل، خطاب به حاکم، پیامی حاوی نفرین بر او به جای گذاشته بود را تأیید می‌کند؛ و در مقابل، دزد بزرگ (حاکم) را هنرمندانه و لطیف، در برابر مردم رسوا می‌سازد:

«تَرَكَ اللصُّ لَنَا مَلْحُوظَةً/ فَوْقَ الحَصِيرِ/ جَاءَ فِيهَا:

لَعَنَ اللهُ الأَمِيرَ/ لَمْ يَدَعْ شَيْئاً لَنَا نَسْرِفُهُ...

إِلَّا الشَّخِيرَ!» (مطر، ۲۰۰۱: ۴۷۷).

ترجمه: دزد برای ما یادداشتی روی حصیر گذاشت که در آن آمده بود: خداوند امیر را لعنت کند که چیزی جز خرناس برای دزدیدن ما باقی نگذاشت.

قوم مغول پس از حمله به ایران، آن گاه که اقتدار کامل را به دست گرفتند، مالک جان، مال و... افراد زبردست و اطرافیان خود گشتند. افراد زبردست آنان برای تحکیم موقعیت و مقام خویش، مجبور به اطاعت و سر فرود آوردن در برابر امیال نامعقول آنان شدند و طریق چاپلوسی را پیشه خود ساختند. در حکایتی دیگر، عبید با استفاده از نام «سلطان محمود»، تصویر این چاپلوسی و سر فرود آوردن را چنین ترسیم می کند:

«روزی سلطان محمود گرسنه بود و ندیم برایش بادنجان بورانی آورد و سلطان خوشش آمد. ندیم نیز در مدح بادنجان مبالغه کرد و چون سلطان سیر گشت گفت: بادنجان طعام مضرری است. ندیم در مقابل در مضرت آن سخن ها گفت. سلطان از این عمل ندیم تعجب کرد و ندیم در پاسخ گفت: من ندیم توام نه بادنجان. من باید چیزی بگویم که تو را خوش آید نه بادنجان را» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۴۲).

«صدّام» بزرگ ترین رسالت ملت عراق را سر فرود آوردن آنان در برابر امیال و خواسته هایش و زبان به چاپلوسی گشودن در نزد او به شمار می آورد؛ به عنوان نمونه در یک برنامه رادیویی، در هر یک ساعت سخن پراکنی سیاسی عادی، دست کم ۳۰ تا ۵۰ بار از صدّام نام برده می شد و هر بار هم لقبی که با موضوع مورد بحث سازگار باشد در مورد او به کار می بردند. هم چنین وقتی کاخ ریاست جمهوری را ترک می کرد، خیابان های عراق بسته می شدند، سربازان در مسیر می ایستادند و مردم هم در میدان ها و چهارراه ها گرد می آمدند تا عبورش را تماشا کنند. دانش آموزان اشعاری در ستایش او ابراز می داشتند و شعارهای ستایشگرانه درباره او یا کلمات قصارش در همه جا به چشم می خورد (الخلیل، ۱۳۷۰: ۱۸۴).

مطر نیز چاپلوسی در برابر حاکمان را چنین بیان می کند:

«سَنَتْ أَنْ أكتشفَ ما في خَلْدي/ سَنَتْ أَنْ أكتبُ أَكثَرَ...

لكن قَطَعَ الوالي يدي/ وأنا أعرِفُ ذنبي

أني/ حاجي صارتُ لَدِي كَلْبٍ

وما قُلْتُ له: يا سيّدي!» (مطر، ۲۰۰۱: ۱۰۲).

ترجمه: خواستم آنچه را در درونم هست آشکار کنم. خواستم بیشتر بنویسم...؛ اما والی دستم را قطع کرد. گناهم را می‌دانم. خواسته‌ام را به سگی عرضه نمودند و به او نگفتم: سرورم!

این سخنان حاکی از آن است که صاحبان روح‌های بزرگ و آگاه چون عید و مطر، امانتدار خدایند و از قلب تاریخ بشری سرکشیده‌اند تا این دیوار سست و بی‌پایه چاپلوسی در برابر حاکم را که مانند پرستش معبود والا واجب بود و چشم‌پوشی از آن مجازات سختی به همراه داشت، با تیشه بنیان‌افکن طنز خویش ویران سازند و آنان را به این فرموده امام علی (ع) متوجه سازند که «هیچ عزتی گرامی‌تر از تقوا نیست (سید رضی، ۱۳۸۸: ۵۱۳)» و عزتی که با اجبار به دست آید، سرانجام با گردش ناملایمات روزگار تباہ می‌گردد و جای به دیگری می‌دهد.

۲-۱-۲. نقد قضات

عید در برخی حکایت‌های خود، از نظام تعریفات سود می‌جوید؛ نظامی که این تعریفات در آن، از دیدگاه او معنای واقعی است و نه صرفاً وضعی و قراردادی و نیز نه آن معانی‌ای که آشنای ذهن ما باشد. به عبارتی دیگر، واژه‌ها، شخصیت‌ها، شغل‌ها و مفاهیمی که در عرف دیروز و امروز، معنا و تعریف معینی دارند؛ با قوه طنز زاکانی دوباره تعریف می‌شوند و معنای جدیدی به خود می‌گیرند. یکی از این واژه‌ها، کلمه قاضی است. او با طنزپردازی خاص خود، در تعریفی جامع و مانع، چهره نامطلوب و مخالف با فقه اسلامی قاضی را این گونه به انتقاد می‌کشاند:

«کسی است که همگان نفرینش می‌کنند. چشم او را ظرفی می‌داند که به هیچ پر نمی‌شود و کسب روزی حلال را طعام او نمی‌داند؛ به همین سبب، عاقبت او را وخیم دانسته و آنکه هرگز روی او را نبیند، سعید و خوشبخت!» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۳۶۸).

مطر نیز با چنین قاضیانی که وابسته حکومت استبدادیند و در دادگاهی که دادستان و قرائت‌کننده متن حکم، همه زیر نظر و دستور حاکم هستند و با بی‌عدالتی، حکم صادر می‌کنند، مبارزه می‌کند و در شعری، این دولتیان از خدا بی‌خبر را به دزدان حرفه‌ای تشبیه می‌کند که همگی جیره‌خوار آن دزد (حاکم) بزرگند:

«أَيُّهَا اللَّصُّ الصَّغِيرُ

يَأْكُلُ الشُّرْطِيَّ وَالْقَاضِيَّ / عَلَيَّ مَائِدَةُ اللَّصِّ الْكَبِيرِ

فِيمَاذَا تَسْتَجِيرُ؟» (مطر، ۲۰۰۱: ۱۱۹).

ترجمه: دزد کوچک! پلیس و قاضی بر سر سفره شاه‌دزد (حاکم) طعام می‌خورند؛ پس بر چه چیزی پناه

می‌جویی!؟

۲-۱-۳. نقد خطیب

با توجه به شرایط و اوضاع خفقان در عصر زاکانی و مطر، مجال سخن گفتن تنها از آن گویندگان مذهبی یا سخنوران منبری بود؛ اما به دلیل اینکه بیشتر اوقات فرمانروایان و سلاطین ایرانی و اسلامی، خود کامه و خداوندان زر و زور بوده‌اند، بسیاری از اوقات گویندگان مذهبی در راستگویی و بیان حق، از سر خود می‌گذشتند؛ یا اینکه نان را به نرخ روز می‌خوردند و هر چه پادشاه و فرمانروا بیان می‌کرد، آن را با زیور آیات و احادیث پیامبر (ص) و امامان (ع) می‌آراستند و به عنوان حق و یقین به مردم بیچاره تلقین می‌کردند.

در حکایتی، عبید خطیب را این‌گونه به رسوایی می‌کشاند:

«به خطیبی گفتند مسلمانی چیست؟ گفت: من مردی خطیبم؛ مرا با مسلمانی چکار؟» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۶۱).

سر و کار نداشتن خطیب با مسلمانی، خود گویای این حقیقت در عصری است که همانند قاضی، حتی خطیب و واعظ نیز مانند قاضی، از در خدمت حاکم بودن، برای او خطبه‌سرایی کردن و افزودن دروغ در سخن و در مقابل رشوت ستاندن و سرگرم شدن به فسق و فجور، در امان نبوده‌اند تا بدان‌جا که زاکانی به اقرار از زبان خود خطیب، مسلمان بودن را که لازمه صفات اوست، از وی سلب کرده است.

مطر نیز در باب سرزنش خطیب می‌گوید:

«وواجبُ الواعظ قولُ الواجب...»

قُلْ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ / قُضُوا مِنَ الْجَلْبَابِ
وَأَعْفُوا اللَّحَى... / وَقَصِّرُوا الشَّوَارِبَ

وواعظُ المرَادِ / يَغْلِبُ شَهْرَزَادَ

فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ / بِالْكَذِبِ يُسْتَرَادُ» (مطر، ۲۰۰۱: ۳۵۶).

ترجمه: وظیفه واعظ سخن گفتن از واجبات است... بگو: ای خردمندان! عباها را کوتاه و ریش‌ها را بلند... و سیبل‌ها را کوتاه کنید. واعظ ریاکار بر «شهرزاد» هم غلبه می‌کند؛ چراکه بهترین توشه، با دروغ فزونی می‌یابد.

مطر نه تنها از ظاهر و پوشش واعظ ایراد می‌گیرد؛ بلکه به خود اجازه می‌دهد وظیفه حقیقی واعظ را تعیین کند. اما با توجه به شرایط عصر مطر که لازمه دستیابی به هر سعادت‌ی مرهون کذب و باطل بود، او با استفاده از تناقض‌گویی، سخنان خود را نادیده می‌گیرد و بهترین توشه یک واعظ ریاکار را افزودن بر دروغ و باطل می‌داند که مخالف با قوانین اسلامی است.

۲-۱-۴. تصریح به اسم دشمنان و غارتگران

دشمنی مغول با ایران، به قبل از تأسیس امپراطوری جهانی مغول توسط «چنگیز خان» برمی‌گردد؛ چراکه در مناطق مختلف آسیای میانه، قوم‌ها و طایفه‌های متعددی از ترک و مغول روزگار می‌گذرانیدند که در هر فرصتی به مناطق آباد و پیشرفته‌ی دنیای آن روز یعنی ایران و چین می‌تاختند و قتل و غارت می‌کردند و فاجعه می‌آفریدند (اشپولر، ۱۳۶۵: ۱۱). سپاهیان «چنگیز»، به هنگام حمله خود به خاورمیانه و ایران، با مردمی روبرو شدند که مسلمان بودند و تا آن هنگام تحت فرمانروایی سلاطین مسلمان زندگی می‌کردند و به همین جهت مغولان را دشمن دین و مملکت خود می‌دانستند. از سویی دیگر، پس از ایجاد حکومت منطقه‌ای مغول، مسیحیت که در طول تاریخ، رقیبی سرسخت برای اسلام به شمار می‌رفت و همواره از زدن ضربه در مواقع لازم به آن دریغ نکرده بود، دست طلب به سوی مغولان برای سرآغاز تاریخ توسعه‌طلبی‌های سیاسی - اقتصادی در شرق دراز کرد (بیانی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۷۲).

عید در حکایتی شیرین، دشمنی ترک و روم با ایران را با بهره گرفتن از آیه قرآن آشکار می‌کند: «مردی با امام جماعتی که بر گروهی نماز می‌خواند، بگذشت و او چنان می‌خواند «أَلَمْ غَلَبَتِ التُّرُكُ» گفت: این آیه ﴿غَلَبَتِ الرُّومُ﴾ (روم/ ۱۲) باشد. گفت: هر دوی این‌ها دشمنان ما هستند و از ذکر هر یک از ایشان پروایی نداریم» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۱۲).

مطر با استفاده از عنصر اصلی طنز خویش، آن‌جا که حکمت است، جهل و نادانی را شیوه‌ی اهل زمان خویش می‌داند و با استفاده از تضاد میان واقعیت و عدم واقعیت، به طرح مسائل خارج از عرف می‌پردازد و خطاب به هم‌میهنان خویش، آن‌ها را از کوچک‌ترین توهینی به دولت آمریکا باز می‌دارد و این چنین این استعمارگران را زیر تیغ نقادی قرار می‌دهد:

«شَعْبُ أَمْرِيكَ عَجِي!»

كُفَّ عَنْ هَذَا الْهَرَاءِ / لَا تَدْعُ لِلْحَقْدِ

أَنْ يَبْلُغَ حَدَّ الْإِفْتِرَاءِ.

قُلْ بِهَذَا الشَّعْبِ مَا شِئْتُ / وَلَكِنْ لَا تَقُلْ عَنْهُ غَيْبًا» (مطر، ۲۰۰۱: ۳۵۱).

ترجمه: ملت آمریکا احمقند. دست از این یاوه‌گویی بردار. به کینه اجازه نده که به حد تهمت برسد. هر چه می‌خواهی نثار این ملت کن؛ اما آن‌ها را کودن خطاب نکن.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، مطر شاعر تمامی امت‌های ستم‌دیده است و در «لافتاش» تنها به بیان اوضاع نابسامان عراق پرداخته؛ بلکه به حقایق تلخ در سرزمین‌های عربی دیگر نیز اشاره کرده است.

مطر در اشعارش گاهی آشکارا نام دشمنان ملت‌های عربی را آورده و گاهی با استفاده از قرینه، به طور ضمنی به این امر پرداخته است. او در قصیده زیر، با به کارگیری واژه «بیت ابیض» به طور ضمنی به بیان اوضاع حاکم بر عربستان و نفوذ آمریکا در این کشور و حتی خانه کعبه پرداخته است و با لحنی تمسخرآمیز، از حاکمان خواسته که جانشان را در راه خدا بدهند تا مردم در آسایش زندگی کنند:

«وَهَرْنَا نَحْوَ بَيْتِ اللَّهِ مِنْكُمْ / فَإِذَا فِي الْبَيْتِ، بَيْتُ أَبِيضٍ!

وَإِذَا آخِرُ دَعْوَانَا سَلَاخُ أَبِيضٍ! / هَدَّنَا الْيَأْسُ / وَفَاتَ الْعَرَضُ

لَمْ يَغْدُ مِنْ أَمَلٍ يُرْجَى سِوَاكُمْ! / أَيُّهَا الْحُكَّامُ بِاللَّهِ عَلَيْكُمْ

أَقْرِضُوا اللَّهَ لَوَجْهِ اللَّهِ / قَرْضًا حَسَنًا / وَانْقَرِضُوا! « (مطر، ۲۰۰۱: ۱۸۶).

ترجمه: از دست شما به سوی خانه خدا گریختیم. ناگهان در خانه خدا، کاخ سفیدی لانه کرده بود. و آخرین درخواست ما سلاحی سرد است! ناامیدی ما را در هم شکست. و هدف از دست رفت. دیگر به کسی جز شما امیدی نیست. ای حاکمان! شما را به خدا سوگند، به خاطر خدا، به خدا قرضی نیکو دهید و منقرض شوید! هنر دیگر مطر در این قصیده، «اقتباس از آیات قرآنی است که به زیبایی در این قصیده جای داده است و با استفاده از عبارت «وَإِذَا آخِرُ دَعْوَانَا...» از آیه ۱۰ سوره یونس ﴿وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و هم‌چنین در عبارت «أَقْرِضُوا اللَّهَ...» از آیه ۲۰ سوره مزمل ﴿وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ اقتباس کرده است» (معروف، ۱۳۹۰: ۱۲۹). مطر در قصایدش، بسیار از این شیوه بهره گرفته و اغلب اقتباس‌های او از قرآن، زیبا و منحصر به فرد است (همان: ۱۳۳).

۲-۱-۵. سرکوب شخصیت‌های برجسته و اندیشمندان

وخیم‌تر از قتل و غارت آبادی‌ها و ویرانی بلاد، صدمه‌ای است که استیلای مغول به تمدن اسلامی و علوم و ادبیات عربی و فارسی زده است؛ چرا که هزاران عالم، شاعر و ادیب به قتل رسیدند و کتابخانه‌ها و مدارس و معاهد علم ویران گشتند (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۷: ۱۰۷). از سویی دیگر، از میان رفتن طبقه حاکمه باسابقه و به میان افتادن حادثه‌جویان نورسیده، خود بلایی بزرگ است؛ چرا که این انحطاط سیاسی به صورت بحران اخلاقی هول‌انگیزی در زندگی اجتماعی انعکاس پیدا کرد و تمامی فضایل روحی و معنوی جامعه را از میان برد. افراد فرومایه به آسانی، بهترین و مهم‌ترین مقامات را اشغال کردند و هنر و استعداد مورد توجه هیچ کس نبود.

زاکانی به شیوه‌ای استادانه و بی‌بدیل که از قوه زبان‌آوری او مایه می‌گیرد و با استفاده از زبان صمیمی و نزدیک به عامه که به کمک او می‌شتابد، انتقادهای خود را در باب جهل مردم و بی‌ذوقشان چنین بیان می‌کند:

«لوثی با پسر خود ماجرا می‌کرد که چرا عمرت را در بطالت به سر می‌بری؟ چند بار بگویم که معلّق زدن، رسن بازی و سگ از چنبر رهاندن بیاموز تا از عمر برخوردار شوی. اگر از من نمی‌شنوی تو را در زندان افکنم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذمت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۴۴).

«صدّام»، حاکمی با خوی دیکتاتوری بود که تلاش می‌کرد حاکمیت خود را بر کل کشور اعمال کند و به خود اختیارات کامل و مطلق برای دخالت در تمامی مسائل، بدون هیچ مانع و مشکلی بدهد. در همین راستا، طبیعی بود که دانشمندان و نخبگان سیاسی، اعمال او را خلاف موازین حکومتی بدانند و در صدد مخالفت با او برخیزند. از دیگر سوی، تمامی حاکمان مستبد برآنند که برای ادامه حکومت دیکتاتوری بر مردم، باید افراد برجسته و آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی و نخبگان علمی را از میدان به در کرد و مردم را هم‌چنان در زندان جهل و نادانیشان حبس کرد؛ از این روی «صدّام» با تکیه بر نیروهای امنیتی خود، توانست رقبیان دانشمند و دیگر رقبا را با برچسب توطئه‌گر بودن و دست داشتن در خیانت با بیگانگان از میدان به در کند (معتضد، ۱۳۸۲: ۴۲۱-۴۲۲).

مطر نیز به وسیله تصویرهای ساده، روشن و تمثیلی آشکار تلاش کرده است با به تصویر کشیدن کارهای دیکتاتوری حاکم که افراد برجسته و نخبه را از درون خفه می‌کرد، مبارزه کند و با استفاده از عبارت‌های متناقض، خواستار نقض چنین قانونی شود:

«سَأَلْتُ أَسْتَاذَ أُخِي/ عَنْ وَضْعِهِ الْمَفْصَلِ

فَقَالَ لِي: لَا تَسْأَل.

حُضُورُهُ مُنْتَظَمٌ/ سُلُوكُهُ مُحْتَرَمٌ

لَوْ شِئْتَهَا بِالْمُجْمَلِ/ أَخُوكَ هَذَا يَا أُخِي

لَيْسَ لَهُ مُسْتَقْبَلُ!» (مطر، ۲۰۰۱: ۳۱۵).

ترجمه: از استاد درباره وضعیت کلی برادرم پرسیدم. به من گفت: نپرس. حضور او منتظم است و رفتارش قابل احترام. به طور خلاصه اگر می‌خواهی بدانی، این است برادر! برادرت آینده ندارد.

۲-۱-۶. گسترش فساد در جامعه

قرن هشتم هجری، یکی از ادوار تاریک تاریخ ایران است که در آن فساد و انحطاط اخلاقی به اوج خود رسیده بود و فساد به صورت‌های گوناگون شهوت پرستی، بی‌عفتی و غلام‌بارگی در طبقات مختلف جامعه؛ از جمله دیوانی‌ها، قاضی‌ها، اهل شریعت، صوفی‌ها و پیشه‌وران راه جسته بود. دلایل

این اوضاع عبارتند از: «به هم ریختن نظام تمدن پیشین و معیارها و فضایل اخلاقی گذشته، فقر و تنگدستی و اعتقاد به سحر و جادو که سبب انحطاط افکار گردید (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۲۶۶). «فساد اخلاقی سران قوم که بسیاری از مردم را به منجلاب تباهی و فساد اخلاقی کشاند» (داوودی، ۱۳۴۴: ۶۹). «سستی جریان اسلام از زمان تهاجم چنگیز به ایران، به دلیل تخریب مساجد، سوزاندن کتب و کتابخانه‌ها، تعطیلی کلیه مساجد و مدارس و قتل و فرار روحانیون» (بیانی، ۱۳۷۹: ۶)، «فعالیت عیسویان و یهودیان» (صفا، ۱۳۷۱، ج ۳: ۱۱).

حزب بعث نیز در سازماندهی خویش، دین را مطرح نکرد و اساس آن را بر پنج اصل ایدئولوژی، سازماندهی، کادر، چهره مردمی و پایبندی استوار نمود. این حزب با کمال بی‌شرمی ادعا می‌کند که بر اساس مقتضیات زمان و خواست روز عمل می‌کند؛ یعنی اکنون که دوران فساد و تباهی است، ما نیز گردن می‌نهمیم و با افتتاح خانه‌های فساد، ترویج فساد، وارد کردن فیلم‌های غیراخلاقی، وسایل لهو و لعب و غیره کشور را به سوی زوال و تباهی می‌بریم. چنین است که حتی در اماکن مقدس، در شب‌های جمعه، حزبی‌های از خدا بی‌خبر برای به اصطلاح بی‌اعتبار کردن دین به شراب‌خواری و قماربازی و شهوت‌رانی می‌پرداختند (فولادزاده، ۱۳۶۹: ۱۵۳).

زاکانی در رساله *اخلاق الاشراف*، به نقد جامعه خود می‌پردازد؛ نقدی که برخاسته از دقت و تأمل او در تغییر مفاهیم و خصلت‌های مهم انسانی است و عنصر اصلی در طنز این رساله، تضاد و تقابل میان مفاهیم است. به عنوان نمونه او در این رساله، در باب عفت، تفسیری متناقض از آیه ۱۹ سوره حدید ﴿إِنَّمَا الدُّنْيَا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ به دست می‌دهد:

«مقصود از حیات دنیا لهو و لعب، بی‌فسق و آلات مناهی امری ممتنع است و جمع کردن مال بی‌رنجاندن مردم و ظلم و بهتان و زبان بر عرض دیگران دراز کردن محال. پس ناچار هر که عفت ورزد، از این‌ها محروم باشد» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۰۹).

با توجه به شرایط عصر زاکانی که فساد گریبان‌گیر بسیاری از افراد شده بود، او به خود اجازه تفسیر در آیه‌ای را که منکر لهو و لعب می‌باشد می‌دهد و امر متناقض به کار می‌برد؛ چراکه عفت ورزیدن سبب سلب خوشی‌ها می‌گشت.

مطر در بیت‌های زیر، وطن را همانند لباس وصله‌داری می‌داند که افراد مختلف جامعه، وصله‌های آن را تشکیل داده‌اند و از آن‌جا که هر یک از وصله‌ها در کارگاهی جداگانه ساخته شده‌اند، پس دارای ماهیت گوناگون هستند. مطر می‌خواهد تفاوت میان فرد پاکدامن و فاسد را دریابد؛ اما به

نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا در جامعه هویت افراد یکسان دیده می‌شود. او راه تمسخر و تناقض را در پیش می‌گیرد و می‌گوید: افراد عفت پیشه که باید از زندگی آسوده‌ای بهره‌مند باشند، در بدبختی به سر می‌برند و افراد فاسد برخلاف آنان، در زندگی سراسر آرامش و آسایش به سر می‌برند. این امر نشان از گسترش فساد در میان بسیاری از افراد دارد که فرد پاکدامن به گوشه‌ای رانده شده و بر دست فرد فاسد بوسه زده می‌شود:

«وطني تَوْبٌ مُرَقَّعٌ / كلُّ جزء فيه مصنوعٌ بِمَصْنَعِ

وعلى الثوبِ نقوشٌ دَمَوِيَّةٌ / فَرَقَّتْ أَشْكَالُهَا

الأهواءُ / لكنَّ وَحَدَّتْ ما بينها نفسُ الهويَّةِ:

عَفَّةٌ واسعةٌ تشقى / وعهْرٌ يَتَمَتَّعُ! (مطر، ۲۰۰۱: ۱۳۷).

ترجمه: سرزمین من مانند پیراهنی وصله‌دار است که هر تکه از آن در کارخانه‌ای بافته شده است و بر روی این پیراهن نقش‌هایی خونین است که حال و هوا، آن را به شکل‌های مختلف در آورده است؛ اما همین حال و هوا میان این اشکال یک چیز مشترک به وجود آورده است: پاکدامنی بدبختی شده و هرزگی بهره‌مندی.

۲-۱-۷. گسترش فقر

در حیطه اقتصاد و امور مالی، حملات پی در پی مغولان به سرزمین‌های اسلامی به ویژه ایران، پیامدی جز خرابی و ویرانی، کاهش جمعیت و زد و خورد فرمانروایان با امیران مجاور و با افراد خاندان خود و قتل و غارت ایشان، زوال تجارت، فروریزی امور مالی و خطوط اقتصادی، فروپاشی کشاورزی و نیروهای مولد جامعه و گسترش دامداری و صحرائشینی به جای کشاورزی، نابودی زندگی شهرنشینی و از همه مهم‌تر نابودی روش‌های اداری و اداره کشور به ویژه سیاست جمع‌آوری مالیات نداشت (ولی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۸۹۵).

عبید در حکایتی، سیه‌روزی مردم عهد خود را که در مطبخشان جز آب دیده و خون دل، چیزی نداشتند، چنین به تصویر می‌کشد:

«شخصی از مولانا عضد الدین پرسید که چون است که در زمان خلفا مردم دعوی پیغمبری و خدایی می‌کردند و اینک نمی‌کنند؟ گفت: مردم این روزگار را چنان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایش یاد می‌آورند و نه از پیغامبر» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۸۳).

دولت بعث عراق، پس از روی کار آمدن و به دست گرفتن زمام امور کشور، برای تحقق بخشیدن به اهداف خود، با شعار دروغین سوسیالیسم و بی‌طبقه‌ای، تمامی ثروت‌ها، اموال و دارایی‌های ملت

اعم از خانه، پول، طلا، مغازه و ماشین را مصادره کرد و ثروتمندان را نیز فقیر کرد. بدین ترتیب بر فقر جامعه افزود (فولادزاده، ۱۳۶۹: ۸۴).

مطر در تصویری کاریکاتوری، از زرمندان و زورمندان با نام ملخ یاد می کند و حمله ملخ را که ره آوردی جز آسیب و زیان برای کشاورزان ندارد، به عنوان اعمال بیهوده مسئولان در جهت روند بهبود شرایط نابسامان اجتماعی و اقتصادی، استعاره گرفته است و در پایان، با طنزپردازی تمام، کشورش را در روند گسترش قحطی و هجوم ملخ های آسیب رسان، در مقام اول می بیند:

«قَرَّرَ الْحَاكِمُ إِصْلَاحَ الزَّرَاعَةِ
عَيْنَ الْفَلَاحِ شُرْطِي مُرورٍ، / وَابْنَةُ الْفَلَاحِ بِيَاعَةَ فُولٍ...
قَفْرَةَ نَوْعِيَّةٍ فِي الْإِقْتِصَادِ / أَصْبَحَتْ بَلَدُنَا الْأُولَى
بِتَصْدِيرِ الْجِرَادِ/ وَإِنْتِاجِ الْمُجَاعَةِ!» (مطر، ۲۰۰۱: ۴۸۳).

ترجمه: حاکم، قرارداد اصلاح زراعی را تصویب کرد. کشاورز، مأمور راهنمایی و رانندگی شد. دختر کشاورز، باقلافروش شد... این جهشی اساسی در اقتصاد است. سرزمین ما در صادر کردن ملخ و تولید قحطی مقام اول را کسب کرد.

۲-۲. وجوه تفاوت مضامین سیاسی - اجتماعی در اندیشه های زاکانی و مطر

از آن جایی که طنز هر قومی مرهون محیطی است که در آن زندگی می کنند، در نتیجه تفاوت هایی در برخی افکار و اندیشه های شخصی آنها به دلیل انعکاس بعد فاصله زمانی و مکانی به جای گذاشته است.

عبید و مطر در آثار طنز آمیز خود، از موضوع های مختلفی سخن گفته اند و فاصله زمانی و مکانی سبب گشته است که زاکانی در کنار دیگر مضامین، سخنان طنز آمیز زیبا و بسیاری از نکوهش شیخ و فقیه بیان کند.

۲-۲-۱. نکوهش شیخ و فقیه

شیخ، فقیه و امام، از نوع ریاکار و غیر متعهد آن، از واژه هایی هستند که در ادب پارسی شاید بیش از دیگر واژگان از سوی مردم آگاه و متعهد مورد انتقاد و ریشخند قرار گرفته اند. این واژه ها از سده چهارم اندک اندک آغاز به پختگی کرده اند؛ در سده های ششم و هفتم هجری به رشد کافی رسیده و در سده هشتم؛ به ویژه به دست سعدی، حافظ و زاکانی، هر چه پخته تر و پر بارتر شده اند (حلبی، ۱۳۸۴: ۱۸۰- با تصرف)؛ زیرا در اثر حمله مغول، بسیاری از فقها و زاهدان، ریاکاری و زهد فروشی را وسیله کسب روزی خود قرار دادند.

از انتقادهای تند زاکانی در حقّ مشایخ و فقها، می‌توان به نادانی و غارت شیوخ و دروغ‌گویی فقها اشاره کرد:

«شیخ مشرف الدین در گزینی از مولانا عضد الدین پرسید که خدای متعال شیخان را در قرآن کجا یاد کرده است؟ گفت پهلوی علما؛ آن‌جا که می‌فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾» (زمر / ۱۰) (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۴۵).

«خواج‌ای شیخی را به مهمانی برد و بر سر نهالی نشانند که چند دینار در زیر آن بود. شیخ دینارها را دزدید. خواج‌ه آن‌ها را جست‌وجو کرد و نیافت. شیخ گفت از حاضران به هر کس که گمان می‌بری بگو تا از او طلب کنم. خواج‌ه گفت: ای شیخ، من به حاضران گمان می‌برم و به تو یقین» (همان: ۴۷۶).

«فقیهی به جاحظ گفت که اگر ریگی از حرم کعبه به درون کفش کسی بیفتد، به خدا آن‌قدر ناله می‌کند تا او را به جای خود برگرداند. جاحظ گفت: آن‌قدر بنالد که گل‌ویش پاره شود. گفت: ریگ گلو ندارد. گفت: پس از کجا نالد؟» (همان: ۴۷۰).

مطر نیز در لافتاتش به مضامین مختلفی پرداخته است و در موارد بسیاری به عدم آزادی بیان و ذمّ نیروهای پلیس اشاره کرده است:

۲-۲-۲. نبودن آزادی بیان

یکی از شعارهای بنیادین حزب بعث، آزادی بوده است؛ شعاری که رهبران و سران آن پیوسته در بیانات خود بدان اشاره کرده و اساس حزب را بر پایه آن دانسته‌اند. این حزب قلمرو آزادی را نامحدود و شامل همه شئون انسانی؛ اعم از آزادی اندیشه، معیشت و... دانسته است (ر.ک: مریجی، ۱۳۴۷: ۶۲).

پس از سلطه حزب بعث و دیکتاتوری «صدام»، تمامی اصول و مرامنامه این حزب در حدّ شعار و نوشته باقی ماند؛ چراکه صدام حقّ سخن گفتن و لب به اعتراض گشودن را از همگان سلب کرد و از این طریق می‌خواست امور را بر طبق خواسته‌های غیر انسانی و تصمیمات نامعقولش به جریان درآورد؛ بنابراین، بحران آزادی بیان، کابوسی بزرگ برای شاعر انقلابی، مطر، گشت. او در این زمینه می‌گوید:

«قَالَ لِرُوحَتِهِ: أُسْكِنِي. / وَقَالَ لِابْنِهِ: اِنْكَبْ.

صَوْتُكُمْمَا يَجْعَلُنِي مُشَوِّشَ التَّفَكِيرِ

لَا تُنْبِسَا بِكَلِمَةٍ

أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ عَنْ حُرِّيَّةِ التَّعْبِيرِ! (مطر، ۲۰۰۱: ۲۸۴).

ترجمه: به همسرش گفت: ساکت شو و به پسرش گفت: از جلوی چشمانم دور شو. صدای شما فکرم را آشفته می‌کند کلمه‌ای بر زبان نیاورید؛ می‌خواهم در مورد آزادی بیان بنویسم.

مطر در این ابیات به ظاهر متناقض و در واقع متناسب، از عدم آزادی بیان در جامعه خویش پرده برمی‌دارد و در خطاب طنزآمیز، برای نوشتن از آزادی بیان، همسر و فرزند خود را دعوت به سکوت می‌کند و با این عبارتها، مقصود خود را از نبودن آزادی بیان با شفافیت هرچه تمام‌تر به تصویر می‌کشد.

۲-۳. نیروی پلیس

مطر در شعر «الوصایا»، در تصویری کاریکاتوری و با استفاده از تمثیل‌های جذاب، از مخاطب می‌خواهد قبل از خواب، با مسواک دندان خود را از آن کلماتی که بر ضد حکومت به کار رفته باشد، بشوید. این عمل نشان‌دهنده نهایت خفقان حاکم بر جامعه توسط نیروهای پلیس است که نه تنها زندگی اجتماعی را از مردم گرفته‌اند، بلکه زندگی شخصی افراد را نیز مختل کرده‌اند:

«عندما تذهبُ لِلنَّوْمِ / تَدَكَّرُ أَنْ تَنَامَ

كُلُّ صَحْوٍ خَارِجِ النَّوْمِ حَرَامٌ!

وَحُدِّ الْفُرْشَاءُ وَالْمَعْجُونَ / وَأُعْشَلْ

مَا تَبَقِيَ بَيْنَ أَسْنَانِكَ مِنْ بَعْضِ الْكَلَامِ

أَنْتَ لِاتَّأَمَّنْ أَنْ يَذْهَبَكَ الشَّرْطَةُ / حَتَّى فِي الْمَنَامِ! (مطر، ۲۰۰۱: ۱۴۳).

ترجمه: هنگامی که به رختخواب می‌روی، به یاد بیاور که بخوابی. هر آگاهی خارج از خواب حرام است! مسواک و خمیردندان را بردار و کلامی را که در میان دندانت باقی مانده، بشور؛ چراکه تو از این امر که پلیس حتی در خواب به تو حمله کند، در امان نیستی.

طنز عیب‌داری در آثارش، برای خواننده عادی مانند لطیفه‌ای سرگرم‌کننده به نظر می‌رسد و تنها خردمندان معنای حقیقی آن را درمی‌یابند. این یک هنر است که زاکانی با چنین سخن‌پردازی توانسته خود را از گزند حکومت و کارگزارانش در امان نگه دارد؛ اما زشت‌گویی زیاد زاکانی در برخی آثارش، سبب گشته که خواننده در نگاه نخست آثار او را هزل و یاوه بداند و به عمق معنای کلام او دست نیابد؛ بلکه با چند بار خواندن و تأمل در معنای سخنان زشتش، حقیقت روزگار او را دریابد و البته برخی این زشت‌گویی را حمل بر شرایط بسیار نابسامان عصر زاکانی دانسته‌اند.

حقایق تلخ روزگار مطر در آثار او، نسبت به آثار زاکانی آشکارتر است؛ زیرا مطر به وصف بیشتر موضوع پرداخته است. سخنان او در قالب شعرند و سخن زاکانی در قالب حکایت‌های کوتاه بیان می‌شود. مطر تا حد امکان از زشت‌گویی پرهیز می‌کند؛ هرچند گاه مجبور می‌شود برای دشنام دادن از سه نقطه (...) استفاده کند. مطر از هنر زاکانی در پنهان کردن معنای کلام برخوردار نیست. به همین سبب بود که حکومت «صدّام» به تبعید او پرداخت.

سخنان طنزآمیز مطر از روح خاصی برخوردارند و حسّ مخالفت مردم بر ضدّ اوضاع نابسامان را بیشتر برمی‌انگیزاند. به عنوان نمونه، مطر در شعر «الدّنب» با ستودن رفتار یک حیوان، ظلم‌پذیری مردم را سبب ظلم ظالمان می‌داند و پیوسته تکرار می‌کند: «فرعونی هرگز نخواهد گفت: «من پروردگار بلند مرتبه شما هستم»؛ مگر زمانی که پیرامون خود، بندگانی را ببیند و آنان را به گمراهی کشانده و وادار به اطاعت کند.» (ابورعد، ۲۰۰۶: ۲۴) مطر در این زمینه می‌گوید:

«يَعُوِي الْكَلْبُ/ إِنْ أُوجِعَهُ الضَّرْبُ

فلماذا لا يَصْحُو الشَّعْبُ...

الدُّلُّ بسا حَتِينَا يَسْعَى/ فلماذا نَرْفُضُ أَنْ نُحْيُو؟...

نحن نفوسٌ/ يَأْتَفُ مِنْهَا العَارُ/ وَ يُجْجَلُ مِنْهَا العَيْبُ...

لا ذَنْبَ لَنَا... لا ذَنْبَ لَنَا/ نحنُ الدُّنْبُ! (مطر، ۲۰۰۱: ۴۳).

ترجمه: ، اگر ضربه‌ای سگ را به درد آورد، پارس می‌کند. پس چرا مردم بیدار نمی‌شوند...؟ خواری و ذلت در اطراف ما جولان می‌دهد؛ پس چرا بر نمی‌خیزیم؟ ما افرادی هستیم که ننگ و عار از ما دوری می‌جوید و عیب از ما خجالت می‌کشد... ما گناهی نداریم... گناهی نداریم؛ ما خود گناه هستیم!

عید نیز در پذیرش ظلم از سربازی سخن می‌گوید که «از او می‌پرسند: چرا به جنگ نمی‌روی؟ در جواب قسم یاد می‌کند که من و دشمن، یکدیگر را نمی‌شناسیم؛ پس چگونه میان ما دشمنی باشد؟» (زاکانی، ۱۳۸۲: ۴۱۰).

خواننده عادی با خواندن سخن عید، آن را همانند لطیفه‌ای می‌بیند و از کنارش می‌گذرد؛ اما یک ملت را پست‌تر از سگ دیدن، حتی در نگاه نخست هم خواننده را به تفکر وامی‌دارد و سبب می‌شود که او در خود نیرویی برای واکنش نشان دادن بیابد.

عید در لطیفه‌های خود، تنها حقیقت‌های تلخ جامعه را با زبانی طنزآمیز وصف می‌کند و به انتظار آینده‌ای درخشان یا آینده‌ای سراسر از نگون‌بختی نمی‌نشیند؛ اما مطر هرگاه از آینده سخن می‌گوید،

ن امید است و چشم به فردایی روشن نمی دوزد. به عنوان نمونه در شعر «تغافل» با به کارگیری تناقض

در کلام، از آینده سخن می گوید:

«دَقَّ بَابِي كَائِنٌ يَجْمَلُ أَغْلَالَ الْعَبِيدِ / بَشَعٌ...

وَفِي كَفَيْهِ نَعْيٍ... / وَبِعَيْنَيْهِ وَعِيدٌ...

قَالَ: عِنْدِي لَكَ بُشْرَى... / إِنْ تَكُنْ تَسْكُنُ بِالْأَجْرِ

فَلَنْ تُدْفَعَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَجْرًا / سَوْفَ يُعْطُونَكَ بَيْتًا

فِيهِ قُضْبَانٌ حَدِيدًا!... / حَشْرٌ مَعَ الْحِرْفَانِ عِيدًا!

قُلْتُ: مَا هَذَا الْكَلَامُ؟! / إِنَّ أَعْوَامَ الْأَسَى وَلَّتْ وَهَذَا

خَيْرٌ عَامٍ / إِنَّهُ عَامٌ السَّلَامِ... / قُلْتُ: مَنْ أَنْتَ؟!...!

قال: إِنِّي الْعَامُ الْجَدِيدُ! (مطر، ۲۰۰۱: ۳۹۶).

ترجمه: موجودی در ما را کوید که با خود غل و زنجیر بردگان را حمل می کرد. بسیار زشت بود و خیر مرگ را با خود داشت و در دو چشمانش تهدید... گفت: مزده ای برای تو دارم... / اگر تاکنون با حقوقت روزگار می گذراندی، پس از این حقوقی به تو پرداخت نمی کنند. خانه ای با شاخه های آهنی به تو خواهند داد! ... گله ای از گوسفندان (کارگزاران حکومت) باز خواهند گشت! گفتیم: این چه حرفی است؟! سال های حزن و اندوه گذشته است و این بهترین سال است؛ سال صلح و آرامش است... گفتیم: تو کیستی؟! گفت: سال نو هستم.

در عصر عبید، نویسنده و شاعر برای گذراندن روزگار خویش به ممدوح نیاز داشت؛ بنابراین او برخی اشعار خود (غالباً قصاید) را برای مدح سروده بود. اما مطر خود را به عنوان یک مبارز می بیند و در اشعار خود به نقد حکومت و کارگزارانش می پردازد؛ از همین روی در شعر «البؤساء» با طعنه زدن به کارگزاران حکومتی می گوید:

«وَإِذَا لَمْ أَكْتُبِ الشَّعْرَ أَنَا / ... / وَإِذَا لَمْ أَشْتُمْ الْحُكَّامَ

فَلَيْمَنْ تَفْتَحُ أَبْوَابَ السَّجُونِ؟!

وَالْمُخْبِرُ وَالشَّرْطِيُّ وَالسَّجَانُ وَالْجَلَّادُ...

وَالْحَاجِبُ وَالْقَاضِي / وَرَائِي بَرَكْضُون

كُلُّهُمْ بِاسْمِي أَنَا يَشْتَعْلُونَ / كُلُّهُمْ مِنْ خَيْرِ شِعْرِي يَا كُلُونِ! (مطر، ۲۰۰۱: ۹۷).

ترجمه: اگر من شعر نمی سرودم و در آن، حاکمان را دشنام نمی دادم، درهای زندان برای چه کسی باز می شد؟! جاسوس، پلیس، زندانبان، جلا...، دربان و قاضی پشت سرم می دوند. آن ها به واسطه من بر سر کارشان هستند و با بهترین شعرهایم کسب روزی می کنند!

نتیجه

۱. شرایط نابسامان سیاسی و اجتماعی عصر عید زاکانی (قرن هفتم هجری) و مطر (قرن بیستم میلادی)، شباهت‌هایی را در مضامینی چون؛ حاکم، قاضی، واعظ، تصریح به نام دشمنان، فساد در کشور، سرکوب شخصیت‌های برجسته و اندیشمندان و گسترش فقر به وجود آورد و این شباهت‌ها در گسترهٔ مکتب تطبیقی آمریکا قرار می‌گیرد.

این شرایط آشفته، زبان اعتراض آشکار به این اوضاع را از هر اندیشمند و ادیب آگاهی سلب کرد و این دو شخصیت، به ناچار زبان طنز را برگزیدند. طنز به کار رفته در آثار این دو ادیب، از نظر مضمون و محتوا در زمرهٔ طنز سیاسی - اجتماعی قرار می‌گیرد و برای بیدار ساختن و گوشزد اشتباهات عامهٔ مردم تا طبقات حاکمه، به کار گرفته می‌شود.

۲. عید و مطر، در آثار خویش از مضامین گوناگونی سخن گفته‌اند که برخی از آن‌ها مشترک و برخی دیگر با توجه به شرایط زمانی و مکانی متفاوتند. زاکانی بعضی از اشعار خود (غالباً قصاید) را برای مدح سروده است. مطر از این امر دوری گزیده و در اشعارش به نقد حکومت و کارگزارانش پرداخته است.

۳. زاکانی در طنزهایش از هنر خاصی برخوردار است؛ چراکه معنای حکایت‌های طنزآمیزش را تنها خردمندان درمی‌یابند و افراد عامهٔ آن را لطیفه می‌دانند. او بدین سبب خود را از گزند کارگزاران حکومتی در امان نگه داشته است؛ اما زشت‌گویی زیاد او در برخی حکایت‌هایش سبب گشته که خواننده در نگاه نخست آثار او را هزل و یاوه بداند؛ به ژرفای معنای کلام او دست نیابد و حقایق تلخ در سخنانش پنهان شوند. مطر در دشنام دادن نیز جانب ادب را رعایت کرده است و از آن‌جا که سخنانش را در قالب شعر، با واژگان ساده بیان کرده، به وصف بیشتر موضوع پرداخته و بدین ترتیب، اوضاع نابسامان عصر مطر در آثار او آشکارتر نمود یافته است.

۴. زاکانی تنها حقایق تلخ روزگار خویش را بیان می‌کند و از آیندهٔ مردم سرزمینش سخنی به میان نمی‌آورد. مطر نیز در سخن از آینده، چشم به فردایی روشن نمی‌دوزد؛ هرچند اشعار او از روح خاصی برخوردار بوده و حس مخالفت مردم بر نابهنجاری‌های جامعه را بیشتر برمی‌انگیزانند.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. ابو رعد (۲۰۰۵)؛ احمد مطر شاعر المنفی، الطبعة الأولى، بیروت: دار الیوسف.
۲. اشپولر، برتولد (۱۳۶۵)؛ تاریخ مغول در ایران، ترجمهٔ محمود میرآفتاب، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۷)؛ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، جلد اول، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
۴. بیانی، شیرین (۱۳۸۱)؛ دین و دولت در ایران عهد مغول، جلد اول، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. بیانی، شیرین (۱۳۷۹)؛ مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، چاپ اول، تهران: سمت.
۶. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۵)؛ عبید زاکانی، لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران، به کوشش: حمید باقرزاده و بهروز صاحب‌اختیاری، چاپ اول، تهران: اشکان.
۷. حسینی، حسن و موسی بیدج (۱۳۸۰)؛ نگاهی به خویش (گفتگو با شاعران و نویسندگان معاصر عرب)، چاپ اول، تهران: سروش.
۸. حلبی، علی اصغر (۱۳۸۴)؛ زاکانی نامه (رساله‌ای در شرح احوال، آثار و نقد افکار مولانا عبید زاکانی)، چاپ اول، تهران: زوآر.
۹. الخلیل، سمیر (۱۳۷۰)؛ جمهوری وحشت، سیاست عراق امروز، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران: طرح نو.
۱۰. داودی، نصرالله (۱۳۴۴)؛ در شناخت عبید زاکانی، مشهد: پگاه.
۱۱. زاکانی، عبید (۱۳۸۲)؛ کلیات عبید زاکانی (تصحیح، تحقیق، شرح و ترجمه حکایات عربی)، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ دوم، تهران: زوآر.
۱۲. سید رضی (۱۳۸۶)؛ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ دوم، قم: طوبای محبت.
۱۳. شورای نویسندگان (بی‌تا)؛ تاریخ سیاسی عراق، (بی‌م): مؤسسه انتشاراتی نهضت جهانی اسلام.
۱۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)؛ تاریخ ادبیات ایران (در قلمرو زبان فارسی از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری)، جلد سوم، چاپ نهم، تهران: فردوس.
۱۵. غنیم، کمال احمد (۱۹۹۸)؛ عناصر الإبداع الفنیة فی شعر احمد مطر، الطبعة الأولى، القاهرة: مدبولی.
۱۶. فولادزاده، عبدالامیر (۱۳۶۹)؛ ایدئولوژی حزب سوسیالیست بعث عراق، چاپ اول، (بی‌م): دفتر تبلیغات جنبش رانده‌شدگان عراقی.
۱۷. قشمی، محمد (۱۳۸۰)؛ جاودانه عبید زاکانی، چاپ اول، تهران: ثالث.
۱۸. مریجی، شمس‌الله (۱۳۸۷)؛ مبانی فکری و زمینه‌های اجتماعی جریان‌های معاصر عراق، چاپ اول، قم: بوستان کتاب.
۱۹. مطر، احمد (۲۰۰۱)؛ الأعمال الشعریة الكاملة، الطبعة الثانية، لندن.
۲۰. معتضد، خسرو (۱۳۸۲)؛ سقوط دیکتاتور (صدام از ظهور تا سقوط)، چاپ اول، تهران: البرز.

۲۱. ولی، وهّاب (۱۳۷۹)؛ مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن، جلد دوم، تهران: شهید بهشتی.

ب: مجله‌ها

۲۲. ترکمن، محمد حسین (۱۳۷۷)؛ «طنز سیاسی و اجتماعی»، فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی (پژوهش و سنجش)، تهران، صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، صص ۴۲۴-۴۳۱.

۲۳. حسینی، حسن (۱۳۶۷)؛ «احمد مطر، شاعر خنده‌های تلخ»، ماهنامه کیهان فرهنگی، تهران، مؤسسه کیهان، صص ۲۹-۳۲.

۲۴. زینی‌وند، تورج (۱۳۹۱)؛ «طنز تلخ در شعر پایداری فلسطین (مطالعه مورد پژوهش: شعر راشد حسین)»، فصلنامه نقد ادب عربی معاصر، یزد، دانشگاه یزد، صص ۷۷-۱۰۰.

۲۵. سعدون‌زاده، جواد (۱۳۸۸)؛ «مظاهر ادب المقاومة في شعر احمد مطر»، مجلة ادبيات پایداری، کرمان، دانشگاه شهید باهنر، صص ۵۱-۶۱.

۲۶. شرکت مقدم، صدیقه (۱۳۸۸)؛ «مکتب‌های ادبیات تطبیقی»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، کرمان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، صص ۵۱-۷۱.

۲۷. معروف، یحیی (۱۳۹۰)؛ «نقد و بررسی وامگیری قرآنی در شعر احمد مطر»، مجله زبان و ادبیات عربی (ادبیات و علوم انسانی)، مشهد، دانشگاه فردوسی، صص ۱۲۳-۱۵۱.

مضامين الفكاهة السياسية والإجتماعية في آراء عبيد زاكاني وأحمد مطر^١

قاسم مخناري^٢

أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة اراك، ايران

جواد سپهرىنيا^٣

طالب الدكتورا في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة اراك، ايران

سميرا جوکار^٤

طالبة الدكتورا في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة شهيد بهشتي تهران، ايران

الملخص

يرمي هذا المقال إلى المقارنة بين أفكار الكاتب الإيراني في العصر المغولي، عبيد زاكاني والشاعر العراقي المعاصر، أحمد مطر في ضوء المدرسة الأمريكية للأدب المقارن. الفكاهة السياسية والإجتماعية هي إحدى النقاط المشتركة في آثار هذين الإثنين التي حدثت في ظل الظروف الخائفة في المجتمع وهدفها الرئيس نقد ظروف المجتمع المزربة وإصلاحها. ومن هذا المنطلق إلى جانب التطرق إلى المضامين المختلفة في حكايات زاكاني وأشعار مطر، قمنا بمعالجة المضامين المشتركة الفكاهية في آثارهما حول الحاكم، والقاضي، والواعظ، والأعداء، وإنتشار الفساد وقمع الشخصيات البارزة والعلماء وإنتشار الفقر. قد استخدم زاكاني فناً خاصاً في تعبيراته ما أدى إلى أن ينحصر فهم معاني فكاهياته في أصحاب عقول منفتحة فقط، ولكن كثرة الكلمات البديفة في بعض حكاياته نحت ببعض آثاره نحو السب المقذع واختفاء معانيه الحقيقية ضمن التعبيرات الساخرة؛ وقد استطاع مطر أن يظهر الحقائق المرة في عهده أكثر فأكثر من خلال مراعاة الأدب وأن يستخدم شعره في طريق الكفاح ضد الحكومة خلافاً لزاكاني كما استطاع أن يثير الناس ضد الأوضاع السيئة للبلاد رغم خيبة أمله من مستقبل باهر.

الكلمات الدلالية: الأدب المقارن، الفكاهة السياسية والإجتماعية، عبيد زاكاني، أحمد مطر.